

## تلقى غلط از جاهلیت در نوسلفیه و نقش آن در عدم فهم تمدن اسلامی

ابوذر مظاهری

عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی \*

سید محمد هادی پیشوائی

پژوهشگر در عرصه فقه سیاسی مؤسسه امام خمینی \*

Pishvaei.smh@iran.ir

### چکیده

نوسلفیه، سید جمال و اتباع او، مهم‌ترین منادیان انحطاط تمدن اسلامی و لزوم بازسازی آن در فضای اهل سنت هستند. آنان با تکیه بر مفهوم «جاهلیت»، مدعی جاهلی بودن وضعیت امروز جهان اسلام هستند و راه نجات آن را از این وضعیت انحطاط جاهلی، تکیه بر سنت‌های اصیل اسلامی عنوان می‌کنند. تلقی خاص این جریان از مفهوم جاهلیت و جاهلی خواندن وضعیت فعلی جهان اسلام سبب نوعی رویکرد خاص به دین و تمدن اسلامی شده است؛ رویکردی که به شدت متقصد وضعیت موجود است و با نوعی تلقی صدر اسلامی از وضعیت موجود، خواستار

استفاده از سنت‌های سلف صالح در مواجهه با این وضعیت است. این نوشتار مدعی است که این تلقی از جاهلیت صحیح نیست و عملاً موجب عدم فهم اسلام و تمدن اسلامی می‌شود و به‌جای تشکیل تمدن نوین اسلامی، عملاً باقی‌مانده تمدن اسلامی را نابود خواهد کرد. **کلیدواژه‌ها:** سلفیه، نوسلفیه، تمدن نوین اسلامی، جاهلیت، سید جمال، سید قطب.

### مقدمه

بازسازی تمدن اسلامی، یکی از مهم‌ترین اهداف تمامی حرکت‌های علمی و انقلابی در جهان اسلام است. سید جمال و اتباع او، به‌عنوان اصلی‌ترین منادیان خروج از انحطاط تمدن اسلامی و بازسازی آن در جهان اهل سنت مطرح هستند. سید جمال در عصر خویش، تمام تلاش خود را به‌کار بست که ازسویی، با استعمارگران مبارزه کند و ازسوی دیگر، با اصلاح‌جویان اسلامی آنان را برای دستیابی به این هدف بزرگ آماده کند. این راه با فراز و فرودهایی توسط شاگردان و مریدان او چون شیخ محمد عبده، رشیدرضا و بعدها جریان اخوان‌المسلمین ادامه پیدا کرد. آنان با تکیه بر توانایی اسلام در خروج جامعه عرب از وضعیت جاهلیت و رساندن آن به اوج تمدن اسلامی، مدعی بودند که باز همین اسلام می‌تواند جوامع اسلامی گرفتار انحطاط و استعمار را نجات دهد و بار دیگر به اوج قدرت و عزت برساند. آنان با تعریفی جدید از جاهلیت و دین، مدعی شدند که جوامع امروز اسلامی در وضعیت جاهلیت به‌سر می‌برند و نیازمند بازگشت دوباره به اسلام هستند. آنان دین جاهلی امروز مسلمانان را به‌شدت نقد کرده و مدعی شدند که این دین برای بازگشت به اسلام نیازمند اصلاح جدی است؛ ازاین‌رو، پروژه خود را «اصلاح دینی» اعلام کردند و الگوی آن را اسلام صدر اول، یا همان «سنت سلف صالح» دانستند.

شکی نیست که اسلام رکن اصلی تمدن اسلامی است و درصورت بازگشت به اسلام واقعی می‌توان به‌مراتب با سرعت و قدرت بیشتری تمدن نوین اسلامی را به‌سامان کرد و اصولاً انقلاب اسلامی در ایران بر همین اندیشه سیاسی شکل گرفته است؛ اما باید توجه داشت که هر ندای تمدن‌گرا و اسلام‌گرایی لزوماً با اندیشه‌های

انقلاب اسلامی مطابق و همراه نیست. در مورد اندیشه‌های نوسلفیه، همان‌گونه که در عرصه عملی بین این جریان و انقلاب اسلامی تفاوت‌ها و حتی تضادهای جدی وجود دارد، در عرصه نظری و تلقی از نظام دین هم بین این دو تفاوت جدی وجود دارد. رویکرد خاص نوسلفیه به اسلام و جاهلیت، سبب درهم ریختن بسیاری از بنیادهای دینی و اجتماعی در فضای اهل سنت شده و براساس این ایده، گروه‌هایی سربرآوردند که کل جامعه اهل سنت را تکفیر کردند و با آن‌ها اعلام جهاد کردند و این امر کاملاً متضاد اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران است. در این مقاله سعی شده است که از سویی، با تعریف این اصطلاح و ابعاد مختلف آن، تفاوت تعریف نوسلفیه از این مفهوم مشخص شود و بعد آثار منفی این تعریف جدید از جاهلیت در فکر و راهبردهای آنان نشان داده شود.

## تعریف اصطلاحات

### جاهلیت

کلمه «جاهلیت» در زبان عربی از حیث لغوی، مصدر صناعی از کلمه «جهل» است. جهل در زبان عربی، گاه به حالت «فقدان علم» اطلاق شده و به شخص بی‌اطلاع از یک چیز جاهل گفته می‌شود (الجوهری، ۱۹۸۷: ص ۱۶۶۳)؛ در نتیجه جهل در این معنا متضاد کلمه «علم» محسوب می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۱: ص ۳۹۰) و گاه در معنای «فقدان فهم و عقل» یا همان سفاهت اطلاق می‌شود؛ در نتیجه، متضاد «عقل و حلم» است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ص ۱۳۰). به همین خاطر، در ادبیات دینی این دو در مقابل هم می‌آیند مانند کتاب *عقل و جهل* و *حدیث جنود عقل و جهل* (کلینی، ۱۴۰۷: ص ۱۰). در ادبیات فارسی هم معادل این کلمه نادانی است که گاه به معنای بی‌خبری و بی‌اطلاعی است و گاه به معنای بی‌عقلی و بی‌خردی است (قرشی، ۱۴۱۲: ص ۸۱). البته استعمال اکثر موارد، ناظر به معنای دوم است و شاید بتوان این‌گونه بین این دو معنا جمع کرد که علم یکی از ابزارهای عقل است و انسان‌هایی که به ابعاد حیات انسانی علم ندارند، به نوعی عقل درستی هم نداشته و درست تصمیم نمی‌گیرند؛ اما از حیث اصطلاحی، دوران «جاهلیت» به وضعیت عرب در دوران قبل از بعثت پیامبر

اسلام ﷺ اطلاق می‌شود. دوره‌ای که در آن جامعه اعراب دچار انحطاط شدید اخلاقی، دینی و معیشتی بوده است (همان).

### سلفیه

واژه سلف در لغت جمع سالف به معنای گذشته، به‌ویژه گذشتگان از نسل‌های قبل یک فرد، در برابر خلف به معنای آیندگان و نسل‌های بعد قرار دارد (مصطفی و دیگران، ۱۹۸۹: ص ۲۵۰). سلفیه در اصطلاح عام جریانی است که بر اندیشه و سنت‌های فکری نسل‌های اول اسلام یعنی، نسل‌های اولیه صحابه و تابعین تکیه دارد (سبحانی، ۱۳۸۰: ص ۱۲) و در مقابل، با نوعی بدبینی به نسل‌های بعد و نوعاً اندیشه‌های جدید می‌نگرد (همان).

مهم‌ترین ویژگی سلفیه را باید در مخالفت آن با عقاید مشهور و اصرار بر پاکسازی آن دید. آنان مصرند که اکثریت جامعه عصر آن‌ها از دین منحرف شده و باید به اعتقادات درست بازگردند. آنان اعتقادات صحیح را اعتقادات صدر اسلام، یا همان اعتقادات سلف صالح می‌دانند که به مرور زمان دچار خرافات و بدعت شده است؛ از این رو، شعار مبارزه با بدعت و خرافات و لزوم اصلاح دین را باید محوری‌ترین شعار سلفیه دانست. ریشه‌های این جریان را می‌توان در اندیشه‌های قرائت‌محور و ظاهرگرای صدر اسلام، چون خوارج و امثال عبدالله بن عمر جست‌وجو کرد (هوشنگی و پاکتچی، ۱۳۹۰: ص ۳۱۰). رویکردی که بعدها در اندیشه احمد بن حنبل سازمان یافته و مکتب اهل حدیث نام گرفت. او با بدعت دانستن اعتقادات مرسوم عصر خویش و به‌ویژه با تکفیر معتزله، خواستار بازگشت به سنت سلف صالح شد. اندیشه‌ای که با قدرت گرفتن اشاعره، به تدریج به محاق فرو رفت (فرمانیان، ۱۳۹۵: ص ۳۷). ابن تیمیه در قرن هفتم با احیای دوباره اندیشه اهل حدیث و نوعی بازخوانی جدید آن، اصطلاح سلفیه را بر مکتب اهل حدیث اطلاق کرد (هوشنگی و پاکتچی، همان: ص ۳۰)؛ اما بعدها بعضی از شاگردان و مریدان او، اساساً سلفیه را نه کل مکتب اهل حدیث بلکه بر مکتب فکری خود ابن تیمیه اطلاق کردند. در نتیجه، امثال ابن قیم و ابن رجب حنبلی و غیره که در چهارچوب ابن تیمیه می‌اندیشیدند، سلفی نامیده شدند. (همان: ص ۳۲۱). با سرکوب دوباره جریان سلفیه، دوباره این اندیشه در فضای اهل سنت کم‌رنگ شد، تا آنکه

محمدبن عبدالوهاب در قرن دوازدهم، با احیای آن فرقه وهابیت را تأسیس کرد. هم‌زمان با او، شاه ولی‌الله دهلوی هم در هند جریانی به‌وجود آورد که اجمالاً در راستای اندیشه‌های ابن‌تیمیه قرار داشت و بعدها مکتب دیوبندیه از درون این جریان زاده شده و به همراه وهابیت دو رکن اصلی جریان سلفی‌گرایی سنتی را در دوران امروز شکل می‌دهند.

### نوسلفیه

جریانی است که با حرکت سید جمال‌الدین اسدآبادی شروع شده و تلاش دارد با تکیه بر سنت سلف صالح، تمدن اسلامی را از انحطاط و استعمار نجات دهد (فرمانیان، ۱۳۹۴: ص ۱۰۶). او علت اصلی انحطاط تمدن اسلامی و شکست مسلمانان از استعمارگران را انحراف از اسلام واقعی دانسته و آن را نیازمند اصلاح عنوان کرده است. او الگوی صحیح دین را همان «اسلام صدر اول» یا به تعبیر اهل سنت، «اسلام سلف صالح» نامید (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱: ص ۱۱۵). در ادامه این سنت، عبده و رشیدرضا و حسن البنا و سید قطب و غیره همگی شعار خود را «اصلاح دین» براساس الگوی سلف صالح قرار دادند (فرمانیان، همان).

با توجه به اینکه این جریان هم «تبعیت از سلف صالح» را شعار خویش قرار داده و اجمالاً در چهارچوب اندیشه سلفیه می‌اندیشد و ازسویی، با جریان سلفی سنتی اهل سنت از جهاتی متفاوت است، بسیاری از متفکران آن را جریان «نوسلفی» یا «سلفی جدید» یا «سلفیه نوین» نام نهاده‌اند (سبحانی، ۱۳۹۲: ص ۹) یا با توجه به شعار اصلاحی آنان، بعضی دیگر آنان را «سلفیه اصلاحی» نامیده‌اند (فرمانیان، ۱۳۹۴: ص ۱۰۶). البته در این بحث یک اختلاف اصطلاح هم وجود دارد. زیرا در بعضی از نشریات عربستان سعودی، اصطلاح نوسلفیه بر بخش کوچکی از این جریان، یعنی علمای وهابی که از اخوان و سید جمال متأثرند اطلاق می‌شود. اینان نوعاً عالمان وهابی هستند که از سید محمد قطب، برادر سید قطب تأثیر پذیرفته‌اند و به اعتراض در برابر پادشاه قائل هستند. کسانی چون سفر الحوالی، شیخ سلمان العوده و غیره از این سنخ هستند (نعیمیان، ۱۳۸۶: ص ۱۰۱) یا اینکه بعضی این اصطلاح را فقط بر گروه‌های جهادی این جریان اطلاق می‌کنند (نجات، ۱۳۹۶: ص ۶۳).

## تمدن اسلامی

تمدن اسلامی ترکیبی از دو کلمه تمدن و اسلام است. در بحث تمدن، اختلاف نظرهای بسیاری وجود داشته و به خاطر گستردگی مفهوم تمدن و وجود ابعاد مختلف در آن، هر مکتب اندیشه‌ای بر بخش‌هایی از آن تأکید کرده و مؤلفه‌هایی از آن را محور تعریف قرار داده است. در نتیجه، برای تمدن تعاریف بسیاری ذکر شده است (رمضان نرگسی، ۱۳۹۶: ص ۱۳۸). شاید بتوان ماحصل آن‌ها را چنین ارائه کرد: «وضعیت ایمن، پویا و بالنده که در آن ابعاد مختلف حیات بشری اعم از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، هنری و مادی - ابزاری شکوفا می‌شود و انسان‌ها در هر یک از این زمینه‌ها دست به تولید و خلاقیت می‌زنند. هر تمدن حاصل همکاری عمیق بین نظام‌های مختلف یک جامعه است؛ نظام‌هایی مانند نظام سیاسی، اقتصادی، آموزشی، دینی-فرهنگی، نظامی و غیره» (مظاهری، ۱۳۹۳: ص ۱۳۲).

تمدن اسلامی تمدنی است که در ذیل دین اسلام توسط ملت‌های اسلامی چون اعراب، ایرانیان و ترکان به وجود آمده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۳: ص ۱۹۱).

## جایگاه و تأثیر مفهوم جاهلیت در فهم اسلام و تمدن اسلامی

یکی از مفاهیمی که در فهم اساس اسلام دخیل بوده و در فهم تمدن اسلامی و چگونگی شکل‌گیری و احیای آن بسیار مهم است، بحث جاهلیت است. جاهلیت به عنوان حالت جامعه قبل از اسلام، طبیعتاً تأثیر مستقیم و غیرمستقیمی بر بسیاری از آموزه‌های اسلامی خواهد داشت. این تأثیرات را می‌توان به دو بخش اصلی خرد و کلان تقسیم کرد. جاهلیت و ابعاد آن، گاه به عنوان قرائن فهم بخش‌ها و اجزای دین تلقی می‌شود و گاه در سطح کلان فهم دین به آن توجه شده و نوعی رویکرد کلی در فهم دین ایجاد می‌کند. به بخش اول به عنوان زمینه‌سازی برای فهم مفاهیم دینی و به بخش دوم به عنوان رویکرد کلی در فهم تحولات دین پرداخته شده است.

## جاهلیت زمینه فهم مفاهیم دینی

در این عرصه جاهلیت به عنوان زمینه اجتماعی نزول آیات و معارف قرآنی تلقی شده و

طبیعتاً به‌عنوان بخشی از شأن نزول بسیاری از آیات و روایات، تأثیر قابل‌توجهی در فهم معارف اسلامی خواهد داشت. برای مثال، عباداتی چون روزه، حج، صدقه و غیره در دوران جاهلیت وجود داشته است. طبیعتاً آیات قرآن ناظر بر شرایط جامعه نازل شده و این شرایط جامعه به‌عنوان قرائن فهم آن کاملاً مهم هستند. در بحث معاملات، به‌خاطر امضایی بودن بسیاری از احکام معاملات، این سیره بسیار مهم‌تر بوده و جایگاه معاملات در فرهنگ جامعه عصر پیامبر تأثیری غیرقابل‌انکار در فهم بسیاری از آیات سیاسی اقتصادی و اجتماعی قرآن خواهد داشت، مباحثی چون خلافت، شورا، بیعت، ولایت، ربا، احکام خانواده؛ بنابراین، فهم نظام سیاسی اعراب عصر جاهلیت، رویکرد آنان به حکومت و نظام شیخوخیت قبیلگی در آنان رکن اساسی فهم مفاهیم اصلی اندیشه اهل سنت و بعضی از مفاهیم در فقه سیاسی شیعه است؛ زیرا بسیاری از این مفاهیم به‌عینه در اندیشه سیاسی اهل سنت وارد شده‌اند.

### جاهلیت به‌عنوان معیار تحول دینی

در این بحث، جاهلیت به‌عنوان حالت قبل از بعثت اسلام، زمینه فهم تغییرات و تحولات ایجادشده توسط اسلام محسوب می‌شود. مقایسه وضعیت اعراب قبل از بعثت پیامبر ﷺ و بعد از ایشان نشان‌دهنده میزان تحولات جامعه به‌وسیله اسلام بوده و میزان توانایی اسلام را در تغییرات جامعه نشان می‌دهد. کسانی که خواهان تغییرات جامعه به‌وسیله اسلام هستند، بر این بعد اسلام تکیه کرده و آن را در تحول و پیشرفت جامعه امروز هم توانا می‌دانند؛ به‌عبارتی دیگر، بررسی عصر جاهلیت و دوران اسلام در واقع زمینه فهم یکی از مهم‌ترین مباحث کلام جدید، یعنی بحث انتظار از دین است. واقعاً اسلام چه تحولاتی را در جامعه ایجاد کرده و سهم اسلام در تمدن اسلامی تا چه اندازه است؟ امروز هم که جامعه در وضعیت انحطاط قرار گرفته، چه میزان از این شکست مربوط به دیانت اسلامی مسلمانان بوده و اصلاح آن‌ها تا چه اندازه بر برون‌رفت جامعه از این وضعیت کمک خواهد کرد؟ در ادامه در بحث تمدن نوین اسلامی، سهم دین در شکل‌گیری این تمدن بیان خواهد شد.

### ابعاد مختلف جاهلیت و انواع آن

جاهلیت به‌عنوان صفت جامعه اعراب قبل از اسلام، بر ابعاد مختلف زندگی این جامعه

اطلاق شده است و با توجه به اهمیت هر کدام از این بخش‌ها، بسیاری از متفکران و عالمان اسلامی و شرق‌شناسان براساس آن یک تعریف خاص از جاهلیت ارائه کرده‌اند. شاید بتوان مهم‌ترین این ابعاد را در چند بحث اصلی تقسیم کرد: بعد علمی، بعد اخلاقی و فرهنگی، بعد اقتصادی و سیاسی و بعد دینی.

### بعد علمی و جاهلیت علمی

با توجه به تعریف کلمه جاهل و تضاد آن با کلمه علم، یکی از اولین مسائلی که در چنین جامعه‌ای قابل تصویر است فقدان علم و اندیشه است. در عصر جاهلیت اکثر مردم عربستان فاقد سواد بودند و سطح علم و دانش بسیار پایین بوده است. در نتیجه، در چنین جامعه‌ای نه دانشمندی ظهور کرده و نه مباحث علمی در ابعاد مختلف تجربی، انسانی و غیره بوده است.

### بعد اخلاقی و فرهنگی

اخلاق و فرهنگ مهم‌ترین امر گمشده در فضای عصر جاهلیت عربستان بوده است. انسان‌هایی بدوی که دارای روحیه خشن بیابانی بوده و جنگ و خونریزی یکی از عادات زشت این جامعه بوده است. در مجموع رحم و عطفوت پایین بوده است؛ به گونه‌ای که گاه بعضی از افراد به خاطر ترس از فقر یا سرزنش دیگران، فرزندان خود را زنده به گور می‌کردند. انواع معضلات اخلاقی چون فحشا و قمار در میان آن‌ها رواج داشته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ص ۱۱).

### بعد اقتصادی و میزان رفاه افراد

به خاطر وضعیت بد آب‌وهوایی و ازسویی، مشکلات عمومی فرهنگی و اجتماعی، سطح رفاه در جامعه پایین بوده و اکثریت مطلق افراد در فقر و فلاکت زندگی می‌کردند؛ به گونه‌ای که در بیابان ملخ، سوسمار، آرد هسته خرما و غیره می‌خوردند (همان).

### بعد سیاسی و نظام بی‌حکومتی

اعراب عصر جاهلیت، به خاطر زندگی قبیله‌ای و فقدان برتری فائده یک قبیله، فاقد یک



نظام سیاسی منسجم بوده و هر قبیله خود حیات اجتماعی سیاسی افراد قبیله خود را اداره می‌کرده است. در نتیجه، در ورای زندگی قبیله به نوعی هرج و مرج حکم فرما بوده و هر شخص خود باید امنیت جانی و مالی خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کرد؛ بنابراین، آنان همیشه مسلح و آماده مواجهه با غارتگران و مهاجمان بودند (همان).

### بعد دینی و غرقه بودن در خرافات

از بعد دینی هم جامعه عربستان قبل از بعثت پیامبر ﷺ، در اوج خرافات و انحطاط بوده است. مردم در این جامعه فاقد یک دین قویم و صحیح بودند و اکثریت افراد بت پرست و از بعد عقیده‌ای، مقلد محض آداب و رسوم بی پایه نیاکان خود بودند (همان). از بعد اخلاق دینی هم بیان شد که جامعه در انحطاط کامل بود.

### نوسلفیه و محوریت جاهلیت در اندیشه دینی

جایگاه واژه جاهلیت در ادبیات نوسلفیه، با دیگر مذاهب اسلامی کاملاً متفاوت است. با توجه به اینکه این واژه در قرآن چهار مرتبه به صورت «ظَنُّ الْجَاهِلِيَّةِ»، «حُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ»، «تَبْرُجُ الْجَاهِلِيَّةِ» و «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» تکرار شده است، طبیعتاً این واژه در همه کتب تفسیری وارد شده و علمای اسلام از گذشته در این رابطه بحث کرده‌اند. در ادبیات قرآن کریم، تمامی اطلاقات این واژه ناظر به فضای جامعه اعراب پیش از اسلام بوده که نوع اطلاقات آن هم به نظام اخلاقی این دوره اشاره دارد؛ از این رو، نوع علمای اسلام، این واژه را در همین چهارچوب به کار برده و طبیعتاً ناظر به همین دوره استعمال می‌کنند؛ بنابراین، این واژه بر جوامع عصر دیگر انبیای الهی اطلاق نمی‌شود. تعبیری چون «جامعه جاهلی بابل» یا «جامعه جاهلی کلدان» یا «جامعه جاهلی مصر» در عصر فراعنه و غیره به شدت محدود هستند. البته گاه این واژه به خاطر اوج انحطاط اخلاقی و دینی در آن، نماد بی‌اخلاقی هم شده و رفتارهای زشت اخلاقی به آن منتسب می‌شوند. در قرآن این اطلاقات کاملاً حقیقی و ناظر به وضعیت حقیقی جامعه است. وقتی قرآن به زنان پیامبر ﷺ خطاب می‌فرماید: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»، تبرج و بی‌حجابی خاص این دوره مقصود بوده است که زنان پیامبر ﷺ آن را درک کرده و رفتار خود را با

آن تطبیق می‌دادند؛ اما گاه این اطلاقات، فرازمانی و فرامکانی شده و به زنانی گفته می‌شود که بعد از اسلام و مثلاً در مصر به دنیا آمدند و هیچ ارتباطی با عصر جاهلیت ندارند: «لَا تَبْرَجَنَّ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ». در این اطلاق، واژه «تبرج جاهلی» نماد بی‌حجابی منفور تبدیل شده و از باب مبالغه به این اشخاص گفته می‌شود که خودتان را مانند زنان عصر جاهلیت بی‌حجاب نکنید. زیرا این اشخاص هیچ خاطره ذهنی از عصر جاهلیت و شکل زندگی زنان آن عصر ندارند که بخواهند به آن برگردند.

این‌گونه مبالغه در ادبیات کاملاً طبیعی است. مثلاً به کسی که در مواجهه با دوستانش با تکبر برخورد می‌کند گفته می‌شود که «تو خوی فرعونی داری!» یا به شخص متمول مال‌دوست گفته می‌شود «تو حرص قارونی داری». واضح است که چنین نسبت‌هایی کاملاً بار مبالغه و سرزنش دارند. ازسویی، نکته مهم این است که چنین تلقی‌ای از جاهلیت، به‌عنوان مصدر و اوج بی‌عقلی و انحطاط اخلاقی، در جهان اسلام هم چندان پرتکرار و رایج نیست؛ از این‌رو، اصولاً واژه جاهلیت در ادبیات دینی در جهان اسلام کم‌رونق است. تأکید می‌شود، جهل و جهالت، غیر از جاهلیت به معنای یک اصطلاح خاص است و نباید بین این دو خلط شود. افراد در مکالمات خود، بارها کلمه جهل و جهالت و غیره را به‌کار می‌برند، اما کوچک‌ترین التفاتی به عصر جاهلیت ندارند؛ از این‌رو، این کلمه مطلقاً نقش محوری در اندیشه جهان اسلام نداشته است. شاهد بر این مطلب، تکرار این واژه در کتب تفسیری است. برای مثال کلمه «الجاهلیه» در تفسیر ۳۲ جلدی فخری رازی، فقط ۱۲۲ بار تکرار شده و یا در تفسیر پنج‌جلدی بیضاوی، فقط ۳۴ مرتبه آمده است (الازهری، ۲۰۱۵: ص ۵۱). با مراجعه به موارد اطلاق این کلمه در کتاب تفسیر فخر رازی، برای مثال مشاهده می‌شود که تقریباً همه موارد اطلاق ناظر به استعمال‌های حقیقی در مورد عصر جاهلیت است. یعنی در عصر جاهلیت فلان اتفاق افتاد و غیره؛ اما اطلاقات اخلاقی با عنوان تبرج تکبر جاهلی، عصبیت جاهلی و غیره بسیار کم‌کاربرد است. حتی در کتاب تفسیر المیزان، در فضای شیعه هم این چنین بوده و در این کتاب بیست‌جلدی، فقط ۱۵۰ مرتبه این کلمه تکرار شده و تقریباً اکثر قریب به اتفاق موارد ناظر به تعبیر حقیقی کلمه است.

ازسویی، در ادبیات دینی، هیچ‌گاه کلمه جاهلیت و عصر جاهلیت، بر کلیت جامعه

اسلامی اطلاق نشده و با توجه به روایاتی که در فضای اهل سنت وجود دارد، آنان مدعی‌اند که هیچ‌گاه اسلام به عصر جاهلیت باز نخواهد گشت (الازهری، ۲۰۱۵: ص ۵۶)؛ بنابراین، اطلاق جاهلیت بر امت اسلامی که حتی از لحاظ اخلاقی هم منحط باشد، از نظر اهل سنت صحیح نیست.

نوسلفیه با تغییر اساسی در رویکرد به دین، این واژه حاشیه‌ای در ادبیات دینی را محور اندیشه خویش قرار دادند. به گونه‌ای که جاهلیت، مصدر انواع اعتقادات باطل، رفتار باطل و گناهان شده و هر تعبیر مذمومی را به آن نسبت دادند؛ شرک جاهلی، کفر جاهلی، صنم جاهلی، تبرج جاهلی، کذب جاهلی و غیره. در چنین رویکردی، مبارزه با باطل و جلوه‌های آن چون کفر و شرک و شیطان و غیره همه در جاهلیت خلاصه شد و در یک کلام، نبرد حق و باطل به نبرد حق و جاهلیت تبدیل شد. چنانچه در تفسیر شش جلدی *فی ظلال القرآن* سید قطب، بیش از ۱۷۴۰ مرتبه فقط کلمه «الجاهلیه» تکرار شده است (همان: ص ۵۱) و آنان همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، رسماً مدعی بازگشت جاهلیت به جهان اسلام بوده و امت‌های اسلامی را جمیعاً جاهلی خطاب می‌کنند.

دقت در ادبیات نوسلفیه بیانگر این امر است که این تعبیر از جاهلیت فقط یک ذوق ادبی نیست و این جماعت این کلمه را با بار مبالغه و ادبی به‌کار نبرده‌اند، بلکه واقعاً معنای جدیدی از جاهلیت اراده می‌کنند؛ معنایی که با تعبیر و تفسیر دیگر علما متفاوت بوده و طبیعتاً آثار خاص خویش را دارد. مهم‌ترین ارکان این معنای جدید را می‌توان در چند مؤلفه خلاصه کرد که در ادامه خواهند آمد.

### تقابل جاهلیت و اسلام

سلفیه عصر جاهلیت را به‌عنوان عصر بی‌دینی تعریف کرده و دیگر معضلات اخلاقی و علمی این دوره را ناشی از همین دوربودن جامعه از تعالیم صحیح دینی می‌دانند. در این ادبیات به‌وضوح بین اسلام و جاهلیت تقابل ایجاد شده و شخصیتی چون ابن تیمیه، هر چیزی را که اسلامی نیست دارای بعد جاهلی تصویر می‌کند. در نتیجه، تمامی گناهان و خطاها همه جاهلی تلقی شده (ابن تیمیه، ۱۴۲۶، ج ۱۴: ص ۲۹۱ و ج ۲۸: صص ۴۲۲-۴۲۰) و تمامی ادیان غیراسلامی مانند یهودیت و مسیحیت و سائین و حتی فلاسفه و صوفیه به

جاهلیت ملحق می‌شوند (همان، ج ۱۲: ص ۳۳۹). محمدبن عبدالوهاب هم در همین چهارچوب مصر است. او تمامی گناهان را در چهارچوب جاهلیت تصویر کرده و هرچه غیراسلامی است، اعم از دین فکر و آداب غیراسلامی را سنت و حکم جاهلی لقب می‌دهد (ابن عبدالوهاب، ۲۰۱۰: صص ۱۰-۱). در میان نوسلفیه هم سید جمال با چنین ادبیاتی به نوعی آنچه غیراسلامی است را جاهلیت خطاب می‌کند (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۶: ص ۱۳۰). عبده و رشیدرضا هم با ادبیاتی این چنین، مدعی جاهلیت جوامعی هستند که دین صحیحی ندارند (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۳۰: ص ۳۹۴). اتباع رشیدرضا و به ویژه جریان سید قطب هم با اصرار تمام و با محور قراردادن مفهوم جاهلیت در برابر اسلام، رسماً جاهلیت را در برابر اسلام قرار می‌دهند؛ از این رو، سید قطب تمدن غرب را جاهلیت عنوان می‌کند. یعنی ظاهر متمدن این تمدن را کالعدم محسوب کرده و آن را جاهلی می‌نامد.

### توحش محض تلقی کردن عصر جاهلیت قبل از اسلام

از سویی این جاهلیت به نوعی متأثر از اصطلاح مشهور جاهلیت، به وضعیت عربستان قبل از بعثت اطلاق شده و از آن نوعی توحش محض، بداوت و فقدان مظاهر پیشرفت بشری استنباط می‌شود. شبیه به آنچه در جوامع اولیه، که فاقد اولیات یک زندگی مدنی هستند، تصویر می‌شود. نوسلفیه با ذکر تمامی خصلت‌های اخلاقی زشت عربستان قبل از اسلام، با آب و تاب آن‌ها را بیان کرده و اسلام را نجات‌دهنده این جامعه معرفی می‌کنند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۷ و ج ۲: ص ۲۵). تأکید می‌شود که این ادبیات به گونه‌ای است که گویی جامعه جاهلی عربستان فاقد هرگونه پیشرفت و وجوه رشد بشری است؛ امری که در ادامه به نقد آن پرداخته می‌شود.

### انحصار تمدن‌سازی در ادیان الهی

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در بحث رابطه تمدن و دیانت، مدعی است که اصولاً علت اصلی رشد همه تمدن‌ها دین و معارف بازمانده از ادیان الهی بوده و علت اصلی سقوط و انحطاط تمدن‌ها بی‌دینی و مادی‌گری یا همان ناتورالیسم یا نیچریه است<sup>۱</sup> (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۲:

۱. آلبرت حورانی مدعی است که سید جمال اولین کسی است که تحت‌تأثیر مباحث تمدنی قرن هفده اروپا،

ص ۱۶۲). او در بحث تاریخ تمدن، با اشاره به تاریخ مهم‌ترین تمدن‌ها، همه تمدن‌ها را زائیده دین الهی و سقوط آن‌ها را ناشی از کفر و بی‌دینی می‌خواند. در این راستا، او سقراط و اندیشه‌های الهی فیلسوفان یونان را عامل تمدن یونان و سقوط آن را ناشی از تفکر مادی‌گرای اپیکوریان عنوان می‌کند. تمدن ساسانی را ناشی از اندیشه‌های الهی زرتشت و سقوط آن را بر اثر اندیشه‌های مادی مزدک تصویر می‌کند. تمدن اسلامی را میراث اسلام و علت انحطاط آن را ناشی از اندیشه‌های مادی‌گرای اسماعیلیه و اهل باطن می‌داند (همان: صص ۱۷۴-۱۶۶). او تمدن غرب را حاصل مسیحیت تلقی کرده و جالب اینکه او ولتر و رسو را هم از توابع اپیکور دانسته و «این دو شخص قبر ابی‌قور کلبی را نبش کرده و عظام بالیه ناتورالیسم را احیا کردند» و اعتقاد دارد که اگر با افکار اینان مبارزه نمی‌شد، «فرانسه را زیر و زبر کرده و با خاک برابر می‌کردند» (همان: ص ۱۷۴). او حتی آثار انقراط دولت عثمانی را از آثار «نیچریان» دانسته و افراد سوسیالیست و کمونیست و نهیلیست «اجتماعین و اشتراکین و عدمین» را از این طایفه شمرده و مدعی است که «بلاشبهه اگر [کار] این طوایف ثلاثه بگیرد موجب انقراط و اضمحلال نوع انسانی خواهند شد» (همان). عبده و رشیدرضا هم در همین چهارچوب، مدعی‌اند که اخلاق انسانی و تمدنی فقط از دین ناشی می‌شوند. زیرا اگر دین نباشد، افراد هیچ داعیه‌ای برای دروغ‌گویی، ایثار و جانفشانی و غیره ندارند؛ بدون دین جامعه هیچ رشد نخواهد کرد (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۱۸۷). گویی یک کافر نمی‌تواند اخلاق انسانی داشته باشد یا خودش را در راه کشور یا خانواده‌اش فدا کند؟!

رویکرد تمدنی به اسلام را وارد فضای فکر جهان اسلام کرد. رویکردی که در آن علاوه بر ابعاد مادی، به بعد معنوی و پویایی اجتماعی تأکید داشت. در این بین او به شدت از کتاب گیزو متأثر بود. او در مجله *عروة الوثقی* در سال ۱۸۷۷ وقتی که این کتاب ترجمه شد، از آن استقبال کرد و در مورد آن مقاله‌ای نوشت. او این کتاب را در هنگامی که در مصر بود تدریس می‌کرد. گیزو در این کتاب با تکیه بر تطور اجتماعی و فرد، مدعی است که در اروپا این دو بعد از جامعه هر دو رشد کرده است و این دو اساس تمدن جدید اروپاست. تأکید بر جامعه، رفاهیات و غیره و ازسویی، رشد فردی افراد جامعه است. او رشد فردی جامعه را در گرو رویکرد عقلی و پذیرش کلی روحيات جامعه معرفی می‌کند. مؤلفه‌ای که خروجی آن نوعی اتحاد عمومی در جامعه است. اینکه همه افراد جامعه باید یک رویکرد دینی داشته باشند. نکته مهم در اندیشه سید جمال این است که او مدعی است که این دو ویژگی در تمدن اسلامی صدر اسلام وجود داشته و گسترش اسلام به خاطر جنگ و پیروزی نظامی صرف نبوده است. بلکه این جامعه اسلامی بوده که دارای چنین ویژگی‌هایی بوده است (حورانی، ۱۹۶۸: صص ۱۴۵-۱۴۴).

در چنین چهارچوب فکری‌ای، سید جمال به عصر جاهلیت اعراب و تمدن‌سازی اسلام اشاره کرده و مدعی است که «مسلمانان صدر اول را هیچ علمی نبود، لکن به وسیله دیانت اسلامی ... جمیع علوم را در اندک زمانی استحصال نمودند» (همان، ج ۹: ص ۱۱۰) و «آن گرامی‌نامه (قرآن) نخستین معلم حکمت بود، مسلمانان را و نسخهٔ جامعهٔ فلسفه این عالم کبیر است» (همان). در ادامهٔ این اندیشه عبده و رشیدرضا هم مدعی هستند که «در صدر اسلام یک مسلمان عرب، بدون داشتن علم سیاست و فنون ملک‌داری و بدون اطلاع از قوانین حکومت و تجربهٔ مدیریتی، فقط با دانستن چند سورهٔ قرآن، یک شهر یا یک ایالت را به احسن وجه اداره می‌کرد... این اسلام بود که به عرب قدرتی داد که در طول یک نسل ملکهٔ تمام هنرها و علوم را به دست آوردند» (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۷). هرچند سید جمال و عبده و رشیدرضا مدعی‌اند که مسلمانان باید بروند و علوم تجربی را از غرب بیاموزند؛ اما چنین عباراتی هم دارند. عباراتی که به‌نوعی عامل تشطط در اندیشهٔ نسل‌های بعد از آنان می‌شود.

شاید ملهم از چنین ادبیاتی باشد که افرادی چون سید قطب، با مبالغهٔ بیشتر در توانایی‌های مسلمانان صدر اسلام، مدعی شدند که در دنیای امروز و در عصر پیشرفت علوم مختلف، فقط چند آیه از قرآن به‌تنهایی می‌تواند یک مسلمان را به مدیری قهار، حقوق‌دانی برجسته و سیاست‌مداری بزرگ تبدیل کند و هیچ نیازی به علوم انسانی چون فلسفه و کلام و علم سیاست، حقوق و غیره وجود ندارد.

آنان علت انحطاط تمدن اسلامی فعلی را دور افتادن اسلام از حقیقت اسلام عنوان کرده و اینکه اسلام فعلی جوامع اسلامی جز اسمی از اسلام نداشته و غرق در خرافات و بدعت‌هاست. طبیعتاً راه بازگشت به تمدن، اصلاح این دین و زدودن خرافات از چهرهٔ آن است. «من دربارهٔ آغاز این دین و فلاکت آن بعد از اقتدار و سیادت آن تفکر کرده و اندیشدم. علت آن رشد و تکامل و ارتقا چه بود و علت این ضعف و انحطاط و بندگی چیست؟! راه‌حل بازگشت به مکانت شرافت و ریاست امم مختلف چیست؟! دریافتم که هیچ راهی نیست جز بازگشت به به دین مستحکمی که شامل انواع دستوراتی است که باعث اتحاد و الفت و محبت بین افراد آن شده، قلب‌های آن‌ها را از آلودگی‌های پستی و دنائت پاک کند، عقل‌های آن‌ها را با اشراق حق نورانی کند،

شامل همهٔ احتیاجات انسان از مبانی اجتماعی باشد و منادی نیل به جمیع فروع تمدن باشد... و این همان دین قویم صدر اسلام است که متأسفانه امروزه جز اسمی از آن یاد نمی‌شود و جز عباراتی از آن خوانده نمی‌شود. پس آنچه بر آن عارض شده، بدعت‌هایی است که حجاب بین این امت و بین حقی که آن‌ها را به سوی خود می‌خواند قرار گرفته است (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱، عروه الوثقی: ص ۱۱۵).

البته او این دین حق را همان دین صدر اسلام یا همان دین سلف صالح عنوان کرده که باید جامعهٔ اسلامی به آن رجوع کند. «یگانه راه علاج و نجات منحصر به این است که هر فردی از افراد مسلمانان بر طبق قرآن مجید طبق النعل بالنعل باید عمل کند و به اسلاف خود در صدر اسلام اقتدا کند» (جمالی، ۱۳۷۹: ص ۳۶). این اندیشه به طور کامل مورد قبول عبده و رشیدرضا هم قرار گرفته و آنان با تمام شدت و حدت از این نظریه دفاع می‌کنند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۱۸۷).

### نقد و بررسی رویکرد سلفیه به جاهلیت و آثار آن در فهم تمدن اسلامی

تلقی خاص سلفیه از جاهلیت و رابطهٔ آن با تمدن و دیانت سبب مشکلاتی در فهم اصل اسلام و اعتقادات و شریعت آن می‌شود که در مباحث خرد مقصود این نوشتار نیست؛ اما این تلقی از جاهلیت سبب انحراف در فهم تمدن اسلامی شده و تحلیل چگونگی شکل‌گیری، علل رشد و بعد علل انحطاط آن را به وضوح مختل می‌کند؛ همچنین، این تحلیل‌ها سبب کج‌اندیشی در بحث راه‌های برون‌رفت اسلام از وضعیت انحطاط و ساخت تمدن نوین اسلامی خواهد شد. برای نقد این امور، ابتدا به نقد تعریف آنان از جاهلیت پرداخته و بعد آثار آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### خلط سرعت فتوحات و تمدن اسلامی

براساس مطالب پیش‌گفته، امثال سیدجمال و اتباع او مدعی بودند که اسلام در مدت کوتاهی توانسته است مسلمانان را از جاهلیت و توحش محض نجات داده و به اوج تمدن رسانیده و ملکهٔ همهٔ علوم و فنون را برای آنان به ارمغان بیاورد؛ اما واضح است که در اینجا یک خلط جدی بین فتوحات اسلامی و تمدن اسلامی رخ داده است. اسلام در زمان بسیار کوتاهی توانست بر بخش وسیعی از سرزمین‌های متمدن زمان خویش

مسلط شود و این امری است که تعجب همه تاریخ‌پژوهان را برانگیخته است؛ اما در بحث تمدن چطور؟!

شکی نیست که اسلام عامل اصلی رشد و توسعه تمدنی در جوامع اسلامی بوده است؛ اما مبالغه در این امر و به‌ویژه مبالغه در توانایی و علم صحابه، عملاً به ضرر اندیشه اسلامی بوده و نظام فهم اسلام و تمدن اسلامی را در هم خواهد ریخت. واضح است که در عصر خلفا و بنی‌امیه اصولاً تحول چندانی در علوم مختلف به‌ویژه نظام اداری به‌وجود نیامد. صحابه و تابعین حداکثر نظام‌های دیوانی ایرانیان را یاد گرفتند و براساس آن کشور بزرگ اسلامی را اداره می‌کردند و از قضا، اصولاً نظام اداری در عصر خلفا و بنی‌امیه، به استثنای دوره کوتاه خلافت امام علی علیه السلام، چندان قوی نبوده و سیاست‌های آنان چندان قابل دفاع نیست. امام علی علیه السلام هم با گرفتاری جنگ‌های داخلی نتوانست این نابسامانی‌ها را سامان دهد و بعد کار به بنی‌امیه رسید و آنان جامعه را براساس سنت‌های غلط عصر جاهلیت اداره کردند و حتی می‌توان گفت تمدن ایران و مصر را هم به‌نوعی به قهقرا بردند.

دوران رشد تمدن اسلامی با قدرت گرفتن بنی‌عباس شدت گرفت و آنان ذیل اندیشه عقل‌گرای اهل‌بیت علیهم‌السلام و استفاده از ظرفیت‌های ملل مختلف به‌ویژه ایرانیان، توانستند قدم‌های بلندی برای رشد علوم مختلف بردارند و اوج این تمدن در قرن چهارم و پنجم است که از قضا دوران طلایی حکومت شیعیان است؛ بنابراین، نباید سرعت فتوحات با سرعت تمدن‌سازی و رشد علوم خلط شود!

### تلقی غلط از عصر جاهلیت

یکی دیگر از خطاهای این جریان، تلقی غلط از اعراب عصر جاهلیت است. باید توجه داشت که هرچند اعراب عربستان و به‌ویژه مردم حجاز از جهات مختلفی در اوج انحطاط بودند، چنین نبود که آنان چون انسان‌های اولیه فاقد هرگونه هنر، مهارت یا حتی تمدن باشند. زیرا همین مردم جاهلی، تاجران قهاری بودند و با ایرانیان و رومی‌ها در تجارت بودند. به‌ویژه با وقوع جنگ‌های ایران و روم و قطع مسیر تجارت روم و هند و چین، از طریق جاده ابریشم، این مسیر از طریق عربستان و یمن تغییر کرد و در



این دوره، تجارت رونق بیشتری هم گرفته بود. از سویی، فارغ از نقایص نظام قبیلگی، این قبایل بدوی جلسات شورایی داشتند و «دار الندوه» محل برگزاری جلسات مهم سران قبایل بود. این چنین نبود که آنان هیچ فرهنگ اجتماعی نداشته باشند و هیچ نظام اداری بر آنان حاکم نباشد و از این امور مهم‌تر، همین مردم جاهلی، جنگاوران قهاری بودند و با بسیاری از فنون نظامی آشنا بودند. نمونه آن امثال خالد بن ولیدها بودند که در جنگ‌های بسیاری با پشتوانه دانش جاهلی خویش در نبردهای قبل و بعد از اسلام پیروز شده بودند. خالد بن ولید سردار نظامی است که عامل اصلی پیروزی مشرکان قریش در جنگ احد بود و همو بعدها که اسلام آورد، فارغ از خطاها و جنایاتش، در بسیاری از جنگ‌های فتح ایران و روم پیروز شد. جنگ‌هایی که از نظر اهل سنت و به‌ویژه نوسلفیه، نماد اصلی قدرت و پیشرفت اسلام محسوب شده و با توجه به نقش خالد بن ولید در این جنگ‌ها، بسیاری از همین افراد او را «سیف‌الاسلام» و «سردار افسانه‌ای»، «پیروز صد نبرد» صدر اسلام می‌خوانند (اکرم، ۱۹۸۲: ص ۴۶۹). اینان، با آب‌وتاب حيله‌های نظامی او را در جنگ‌های قبل و بعد از اسلام ذکر کرده و به آن افتخار می‌کنند. آیا اسلام این هوش نظامی را به امثال او آموخت؟! و آیا یک عرب ساده بدوی، با اسلام آوردن تبدیل به چنین نابغه نظامی می‌شد؟!!

نکته بسیار مهم‌تر و به نظر نگارنده، اساسی‌ترین مؤلفه در فهم تاریخ اسلام این است که همین اعراب جاهلی سیاستمداران قهاری بودند. نبوغ افسانه‌ای بعضی از آنان در سیاست و مکر تعجب هر مورخی را برمی‌انگیزد. زیرکان عرب، «دهات عرب» یعنی مغیره، عمروعاص و معاویه و زیاد بن ابیه، که از قضا همگان در حزب سفیانی متحد شدند (ابن کثیر، ۱۹۷۶م، ج ۴: ص ۶۶۵)، آیا این سیاست و حيله‌ورزی خود را از اسلام آموخته بودند؟! چندین جلد کتاب با همین عنوان *دهات العرب* نگاشته و در بسیاری از «قصص العرب» دغل‌کاری‌ها و سیاست‌های آنان در تاریخ نقل شده است. سیاستمدارانی که توانستند تمام تلاش‌های امام علی علیه السلام را خنثی کرده و حضرت را خانه‌نشین و بعد مشغول به جنگ‌های داخلی و سرانجام شهید کنند. جالب اینکه این زیرکان عرب، به شهادت تاریخ در برابر شخصیتی چون عمر خلیفه دوم، کاملاً رام بوده و معاویه به تعبیر امام علی علیه السلام، چون یرفأ، غلام عمر، از عمر ترسیده و از او فرمانبردار

بود (ابن سعد، ۱۴۱۸، ج ۵: ص ۳۲) و عجیب اینکه در منابع شیعه آمده است که این عمر با تمام هوش سیاسی و مدیریتی‌اش، در برابر سیاست ابوبکر هیچ بوده است (طهرانی، ۱۴۰۹ق: ص ۳۱۶). آیا اسلام این سیاست و توان مدیریت را به عمر و ابوبکر داده بود؟! و آیا در فتح ایران و روم و بعد کنترل فوق‌العاده این سرزمین‌ها سیاست این افراد تأثیری نداشت. همه این امکانات از اسلام بود؟!!

ازسویی، همه عرب‌ها هم ساکن حجاز نبودند. بلکه بسیاری از قبایل عرب، در جوار شهرهای آباد و بزرگی چون مدائن، دمشق، موصل و حیره زندگی می‌کردند و از متمدن‌ترین انسان‌های عصر خویش بودند. منطقه عراق و سوریه، که بخش قابل توجهی از جمعیت آن عرب بود، در این زمان مرکز فرهنگ و تمدن ایرانی و رومی بوده است و این اعراب متمدن، با اعراب جاهلی و بدوی عربستان مرداوده داشتند. جالب اینکه بعضی از این قبایل زرتشتی بوده و در خدمت ارتش ساسانی بودند. ازقضا این اعراب با اعراب حجاز هم‌پیمان شدند و یکی از ارکان اصلی شکست سپاه ساسانی بودند (معصومی، دهقان، ۱۳۹۱: ص ۷۱). به‌ویژه لخمیان، که قبایل عرب مسیحی بودند و بعد از اینکه خسرو پرویز حکومت آنان را در حیره (شهری در کنار کوفه) نابود کرد و آخرین حاکم آنان، نعمان بن منذر را به زیر پای فیل انداخت و کشت، به‌شدت از حکومت ساسانی کینه به دل گرفتند. همان‌ها بودند که یکی از مشوقان اصلی ابوبکر و عمر برای فتح ایران بودند. تاریخ طبری به‌صورت مبسوط جایگاه این قبایل را در فتح ایران نقل کرده است (چلونگر و سلیمانی، ۱۳۸۶: ص ۴۸). حتی شخصیتی چون ابوسفیان و بخشی از بنی‌امیه سال‌ها در شام تحت امپراتوری روم زندگی کرد و همین آشنایی آنان با فضای شام بود که خلیفه دوم، یزید بن ابوسفیان و بعد معاویه را حاکم شام کرد. در ادبیات نوسلفیه، به‌گونه‌ای از صحابه و فتوحات آنان بحث می‌شود که گویی تنها عرب موجود در جهان آنان بودند و آنان بودند که جهان را فتح کردند و بعد خود آنان همه این سرزمین‌ها را اداره می‌کردند. تمام این پیروزی‌ها به حساب آنان و بعد به حساب اسلام نگاشته می‌شود.

البته باز تأکید می‌شود که علی‌رغم چنین ظرفیت‌هایی، این اعراب در حجاز در یکی از منحط‌ترین وضعیت‌های بشری و واقعاً در عصر جاهلیت زندگی می‌کردند و اسلام

این اعراب جاهلی را به آقایی رساند؛ اما نکته مهم این است که عدم توجه به چنین ظرفیت‌هایی در عرب جاهلی سبب می‌شود تمام این مزایا به حساب اسلام گذاشته شود و سبب شود که امثال عبده و رشیدرضا و بعد سید قطب و اتباع طالبانی، القاعده‌ای و داعشی او چنین تصور کنند که اگر امروز هم یک فرد بی‌سواد و بی‌هنر مسلمان، مسلمان معتقدی چون مسلمانان صدر اسلام شود، خودبه‌خود به یکی از جنگاوران، سیاستمداران و از بهترین انسان‌های عالم و باسواد تاریخ تبدیل می‌شود؟! و دیگر هیچ نیازی به آموختن دانش‌های نظامی، فلسفه، کلام و غیره نیست. بلکه اسلام و قرآن یک عرب بدوی صرف، در حد انسان‌های اولیه را، تبدیل به یک انسان بسیار باهوش، سیاستمدار، مدیر و نخبه نظامی تبدیل می‌کند و بعد این سؤال مطرح می‌شود که چرا امروز قرآن نمی‌تواند چنین تحولی در انسان‌ها به وجود آورد. آثار این سوءفهم در بحث منطق‌گریزی در فهم قرآن به صورت مبسوط مورد بحث قرار خواهد گرفت.

### تحول جاهلیت و انتظار بیش‌ازحد از دین

یقیناً بزرگ‌ترین مصیبت نگاه غلط به جاهلیت، انتظار غلط از دین است. شکی نیست اسلام مهم‌ترین منبع الهام در تمدن اسلامی بوده و مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری آن است. مسلمانان با الهام از عقلانیت اسلامی و تأکید اسلام بر علم‌آموزی و آبادگری و غیره علوم مختلف را آموخته و با پیراستن آنان تمدن اسلامی را ایجاد کردند؛ از این‌رو، سخن بر سر اصل تمدن‌سازی اسلام نیست، بلکه سخن بر این است که نباید در تمدن‌سازی اسلام به گونه‌ای مبالغه کرد که نظام فهم دین به هم بریزد. زیرا وقتی فرض چنین می‌شود که اسلام توانسته است در مدت کوتاهی همه علوم را برای جامعه جاهلی عربستان به ارمغان بیاورد، طبیعتاً به اسلام به‌عنوان ابزار بزرگی برای علم‌سازی و تمدن‌سازی توجه خواهد شد و امروز هم از آن انتظار چنین توانایی به‌وجود خواهد آمد. این رویکرد به دین سبب شکل‌گیری تفسیر خاصی از دین شده و از سویی، سبب مواجهه خاصی با امور غیردینی خواهد شد که آثار بسیار خطرناکی به دنبال دارد که در ادامه خواهند آمد.

### الف- نقد جدی دیانت اسلامی و جاهلی نامیدن آن

اولین ثمره انتظار تمدن‌سازی و پیشرفت از دین، تخطئه دیانت جامعه به انحطاط افتاده

است. وقتی تمدن نماد حقانیت و پیشرفت نشان صحت اعتقاد و رفتار می‌شود، طبیعی است که جامعه‌ای که عقب‌مانده و از استعمارگران شکست خورده است، حتماً دین آن غلط و غرق در خرافات و شبهات و عقاید باطل تلقی شود! ادبیات سید جمال و اتباع او در این زمینه به حدی تند است که گاه قلم از نگاشتن آن شرم دارد! او رسماً همهٔ مسلمان را مسلمان اسمی خطاب کرده که بویی از اسلام ندارند. او در بحث استبداد، جوامع اسلامی را در اوج سقوط اخلاقی در «منزلت حیوانیت و بهیمیت» تصویر می‌کند (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۵: صص ۲۸-۲۶). انسان‌هایی که «با اوهام و اقوال سفیهانه‌ای که از آبا و اجدادشان به ارث رسیده تلاش می‌کنند نور علم را با جدل و نابود کردن کتب علمی خاموش کنند» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۳: ص ۵۷) و دیگر حتی ارزش پند و نصیحت ندارند (همان: صص ۵۸-۵۷ و ۶۵). عبده و رشیدرضا هم در این بین سنگ تمام گذاشته و مدعی می‌شوند که اعتقادات اسلامی امروز مسلمانان «ام‌الفساد» و علت اصلی تمام بدبختی مسلمانان است و مسلمانان تا این اعتقادات را دارند، به هیچ پیشرفتی نخواهند رسید (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱: ص ۸۰۵). آنان مسلمانان را پست‌ترین امت‌های جهان تصویر کردند که به «اسفل‌السافلین» سقوط کرده‌اند! به‌گونه‌ای که در جایی که مسلمانان با پیروان ادیان دیگر چون مسیحیت، یهودیت یا حتی مشرکان همزیستی دارند، مانند اروپای شرقی یا هند، مسلمانان بدترین و پست‌ترین انسان‌های آن جوامع هستند! (همان) و از میان این امت پست، از همه بدتر علمای اسلام هستند و همین علمای اسلام در برابر هر برنامهٔ پیشرفتی مقاومت کرده و آن را بی‌اثر می‌کنند! (همان، ج ۳: ص ۲۴۱). آنان در ادامهٔ این رویکرد، جامعهٔ امروز مسلمانان را جامعهٔ جاهلی خطاب کرده و حتی یک قدم فراتر رفته و در کمال وقاحت مدعی شدند که جاهلیت امروز جوامع اسلامی به‌مراتب از جاهلیت مردم عربستان عصر پیامبر ﷺ بدتر است (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۲۰۹). نسل‌های بعد مانند سید قطب و مریدان او همه این جوامع جاهلیت‌زده را با فریاد پرتکرار جاهلی خطاب کرده و این جوامع را رسماً دارالکفر نامیدند و با تکفیر آنان، از لزوم نابودی آنها سخن گفتند (سید قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ص ۲۶۱)، البته لازمهٔ احیای چنین دین خرافه‌زده‌ای، اصلاح جدی و عمیق آن است؛ از این‌رو، سید جمال و اتباع او شعار خود را اصلاح دین اسلام عنوان کردند: تبدیل اسلام ویرانگر فعلی به یک اسلام سازنده و پیشرفت دهنده!

فارغ از هیمنه نام سید جمال و عبده و مقامات اصلاحی آنان، یک سؤال وجود دارد: آیا این سخنان توهین‌آمیز چیزی جز تکرار همان توهین‌های مستشرقان استعمارگر برای تحقیر مسلمانان نیست؟! در حالی که حتی در عصر سید جمال، وضعیت مسلمانان از بسیاری از امت‌های دیگر بهتر بوده است. ضعف تمدن اسلامی لزوماً به معنای غلط بودن دین مردم نیست. ممکن است دین صحیح باشد؛ اما به آن عمل نشود. آیا در زمان شاه که ملت ایران زیر چکمه پهلوی قرار داشت، دین مردم غلط بود؟ دین صحیح بود؛ اما به آن عمل نمی‌شد. تأکید می‌شود نباید چند خطای کوچک اعتقادی و بعضی از خرافات را با کلیت دین خلط کرد. سید جمال و رشیدرضا منادی اصلاح دین هستند، برخلاف حضرت امام علیه السلام که کاملاً در چهارچوب اعتقادات سستی حوزه‌های علمیه اندیشیده و مدعی فقه جواهری است.

#### ب- تفریط در تلقی الهی از تمدن غرب

سید جمال و عبده و بسیاری از اتباع او به موازات توهین و تحقیر تمام دیانت فعلی مسلمانان، با حسن ظن عجیبی به فرهنگ و تمدن غرب می‌نگرند. تلقی سید جمال از تمدن‌سازی دیانت الهی، هر چند به ظاهر دفاع از ادیان و به ویژه اسلام محسوب می‌شود و همه پیشرفت‌های مادی بشر را به حساب دین می‌گذارد، در عمل یک بحران فکری هم ایجاد می‌کند. تمدن‌هایی که ظاهر کفر دارند، محصول چه دینی هستند؟! هر چند سید جمال با یک تاریخ‌بافی مدعی دیانت تمدن مشرکانه یونان و روم در عهد باستان شد! اما این مسئله در دنیای امروز چالش جدی ایجاد می‌کند. تمدن پیشرفته و عجیب و غریب اروپا محصول چه دینی است؟! آیا سکولاریسم و دین‌گریزی اروپاییان همان مذهب حقی است که این تمدن را ساخته، یا حداکثر مسیحیت دین حق است که توانسته است چنین تمدنی ایجاد کند؟ چرا اسلام چنین تمدنی را ایجاد نکرده است؟! آیا اسلام باطل است؟!

استدلال ناتمام سید جمال در دفاع از دین و رد مادی‌گرایی سبب شکل‌گیری یکی از بدترین اشتباهات تاریخ نهضت اصلاح دینی شده است. امثال سید جمال و برخی از روشنفکران دین‌گرای تابع او با مشاهده پیشرفت غرب و تأکید بر بعد دینی آن و

مسحور شدن در برابر استدلال‌های مستشرقان و روشنفکران دین‌گرای اروپا، یکباره مدعی شدند که «واقعاً دین حقی این تمدن را ساخته است!!» آنان مدعی شدند که این دین حق، نه بی‌دینی و سکولاریسم است و نه مسیحیت تحریف‌شده امروز! بلکه سازنده واقعی آن تمدن اسلام است! اروپایی‌ها دانش‌های مختلف و اصول تمدن اسلامی را از مسلمانان سرقت کردند و با به‌کار بستن آن‌ها، تمدنی جدید را براساس تمدن اسلامی بنا نهاده‌اند. در چنین ساختار ذهنی است که سید جمال مدعی می‌شود «اگر کتابخانه‌های بغداد، اندلس، الازهر و غیره را بگردید، می‌بینید که غربی‌ها هیچ مطلب و علم جدیدی را که علمای سلف به آن اشاره نکرده باشند ندارند» (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۶: ص ۱۵۷). او مدعی است که اساساً بنیاد این تمدن، براساس نهضت اصلاح دینی پروتستان‌تیسیم شکل گرفته و لوتر و کالون در این اصلاح دینی مقلد اسلام هستند (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۹: ص ۶۱)؛ در نتیجه، تمدن غرب نه تمدنی باطل و برخاسته از تمایلات نفسانی و شیطانی انسان مدرن، بلکه تمدنی است که حاصل علم و فرهنگ اصیل اسلامی است که غربی‌ها آن‌ها را از مسلمانان سرقت کرده‌اند. حاصل این اندیشه در جمله‌ای تاریخی چنین بیان می‌شود: «به غرب رفتم اسلام دیدم مسلمان ندیدم و به شرق آمدم، مسلمان دیدم اما اسلام ندیدم!»<sup>۱</sup>

یعنی مسلمانان در واقع فقط اسم اسلام داشته و بویی از اسلام نبرده‌اند و این غربی‌ها هستند که علی‌رغم مسیحی یا بی‌دین بودن ظاهری، مسلمان واقعی هستند. این شعار نزدیک یک قرن شعار اصلی روشنفکران مذهبی بوده و البته هنوز هم جمع کثیری به آن اعتقاد دارند. نگاهی که ناشی از عدم شناخت عمیق فرهنگ غرب بوده و به نوعی، پذیرش سیادت فرهنگی و دینی استعمارگران محسوب می‌شود. هرچند در این امر شکی وجود ندارد که تمدن جدید غرب بر میراث تمدن اسلامی در اندلس و دیگر مراکز اسلامی ساخته شده است؛ اما باید توجه داشت که این مواد اولیه نباید مساوی

۱. انتساب این جمله به سید جمال مشهور است. اما نگارنده مستندی برای آن در ادبیات سید جمال نیافته است. شیخ محمد عبده شاگرد برجسته او چنین جمله‌ای را در بازگشت از کنفرانسی دینی در سال ۱۸۸۱م. در فرانسه بیان کرده است (الدسوقی، ۲۱۱۲).

کل این تمدن فرض شود و سهم بسیار مهم روح ضددین و سکولار و دنیاگرا و عقلانیت ابزاری آن نباید مغفول واقع شود.

ازسویی، طبیعی است که نام اشیا و مکاتب، امری چندان مهم نباشد بلکه این حقیقت امور است که اهمیت دارد. وقتی اسلام مسلمانان از حقیقت اسلام خالی و مسیحیت غرب، عین اسلام حقیقی است، چرا مسلمانان نباید از غرب و تمدن غربی تقلید کنند؟! آنان برای اصلاح این دین تحریف‌شده باید به نسخه واقعی و اجرایی اسلام در غرب مراجعه کنند و طبیعتاً مطابق آن اسلام اصلاح شود تا جامعه اسلامی هم مترقی شود. حاصل چنین اندیشه‌ای در قالب نهضت «پروتستانتیسم اسلامی» بیان می‌شود. پروژه بسیار خطرناکی که سال‌هاست توسط جریان روشنفکری در جهان اسلام دنبال شده است. حاصل این اندیشه این است که در جامعه، اسلامی عرضه می‌شود که در ظاهر اسلامی بوده و نمادها و شعارهای اسلامی داشته؛ اما در باطن روحی غرب‌زده و سکولار خواهد داشت ولی چون بانیان آن قلباً سخت مدافع اسلام هستند و با شور و شوق از اسلام دم می‌زنند و منادی پیشرفت اسلام و تمدن اسلامی هستند، مورد پذیرش قشر وسیعی از افراد جامعه که عمق دینی چندانی ندارند واقع شود و آنان این سکولاریسم به ظاهر اسلامی را به‌عنوان اسلام ناب و اصیل می‌پذیرند. شاید به این دلیل باشد که افرادی چون دکتر داوری، سید جمال‌الدین اسدآبادی را را بزرگ‌ترین معلمان سکولاریسم در خاورمیانه می‌دانند (داوری، ۱۳۶۳: ص ۵۰).

البته نباید از این نکته غافل بود که سید جمال، علی‌رغم این تعریف و تمجید از غرب، در بعضی جاها هم غرب را نقد کرده و تمدن غرب را نهایت توحش و جهالت و حیوانیت قلمداد می‌کند (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۶: ص ۱۳۰).

واضح است که چنین ادبیاتی بیش از هر چیز نشان از فقدان منطق مشخص در مواجهه با تمدن غرب دارد. آنان با دیدن محاسن آن، این تمدن را اسلامی و با مشاهده مشکلات آن، آن را جاهلی خطاب می‌کنند! حال شاگردان و مریدان آنان باید با این تمدن اسلامی-جاهلی چه کنند؟! در ادامه به این تناقض‌ها هم خواهیم پرداخت.

### ج- تفکیک مطلق جاهلیت و دین (افراط در بدعت‌انگاری)

یکی از معارف مهم اسلام، تأکید بر جامعیت و جمع‌بودن همه اعتقادات و دستورات

دین و عدم جواز هرگونه دخل و تصرف در آنهاست. به این صورت که شرط اسلام، ایمان به همه آیات قرآن و دستورات اولیای الهی است. اگر کسی حتی یک آیه قرآن را هم تکذیب کند، مسلمان نیست و کافر محسوب می‌شود و هیچ‌کس حق ندارد کوچک‌ترین دخل و تصرفی در امور دینی انجام دهد؛ به این گونه که جزئی به قرآن، نماز، حج و دیگر اعمال عبادی اضافه یا کم کند. احادیث بسیاری هم در این زمینه وجود دارد و به‌ویژه با توجه به سابقه جاهلی اعراب صدر اسلام، پیامبر ﷺ بارها پذیرش هرگونه سنت‌های قدیمی آنان که سنت‌های عصر جاهلیت بود را در دین نمی‌پذیرفتند. زیرا چنین کاری بدعت و «ادخال ما لیس فی الدین فی الدین» محسوب می‌شود؛ اما تلقی غلط از قاعده (جامعیت دین) سبب بحران در اندیشه سلفیه شده است. به این صورت که وقتی آنان دایره دین را گسترش داده و آن را جامع تمام خوبی‌ها تصویر کردند، طبیعتاً در برابر آن جاهلیت قرار گرفته و جامع تمام بدی‌ها خواهد شد. تأکید مکرر دین بر جدایی این دو و عدم جواز ورود عرصه جاهلیت در دین، سبب شکل‌گیری دوگانه‌ای محض و تصویری کاملاً سیاه و سفید از حیات اجتماعی می‌شود! در چنین چهارچوبی، شخص مسلمان در قالب دینی و غیردینی افتاده و باید اثبات شود هر چیز دینی است یا غیردینی. طبیعتاً غیردینی شدن یک پدیده به معنای جاهلی بودن و کفرآمیز و شرک‌آلود بودن آن خواهد بود.

درحالی‌که قاعده مزبور در سنت دینی دیگر مذاهب اسلامی، هرگز به تقابل مطلق اسلام و جاهلیت نمی‌انجامد. زیرا با توجه به محدود بودن امور دینی، بخش وسیعی از امور که در دایره دین نمی‌گنجد را در دایره مباحات قرار می‌دهد. مثلاً بسیاری از اموری چون فنون و سنت‌های اجتماعی که مفسده خاصی ندارند را در دایره مباحات قرار می‌دهد. حذف کردن این بخش مهم سبب کج‌فهمی عظیم و عمیقی در میان سلفیه شده است؛ از این رو، آنان بسیاری از سنت‌های اسلامی مانند، اعیاد، وفيات، زیارت و غیره را که به‌صورت تفصیلی در قرآن و یا سنت شخص پیامبر نیامده است بدعت تلقی کرده و سنن جاهلی محسوب می‌کنند (ابن تیمیه، ۴۰۷ق: صص ۷۸-۸۰) و از سویی، بسیاری از علوم و فنون دیگر ملل مانند فلسفه، نجوم و غیره را که در قرآن و سنت وجود ندارند بدعت محسوب کرده و آنها را تشبه به اهل یونان یا عجم تصویر



می‌کنند (همان: ص ۱۶۲). امروزه با توجه به گسترش علوم انسانی و سنن سیاسی و فرهنگی و اقتصادی غرب، آنان با نوعی نگاه تنگ‌نظرانه کلیت این تمدن را جاهلی و تمدن شرک و کفر محسوب می‌کنند (سید قطب، ۱۳۹۳: ص ۹). او در راستای دوگانه‌ی اسلام و جاهلیت، رسماً تمامی علوم و سنن و میراث غیراسلامی را جاهلی تصویر کرده و تمام علوم و اراداتی چون فلسفه و علوم انسانی غربی و تمام علوم متأثر از آنان چون کلام و تفسیر و غیره را یکجا جاهلی و کفر اعلام کردند (سید قطب، ۱۳۹۳: ص ۹) و با شعار اکمال دین، هرگونه پذیرش علم انسانی غیردینی را شرک و کفر عنوان کردند. آنان در ادامه همین رویکرد با تأکید بر جاهلی بودن تمدن غرب بر «جاهلیت قرن بیستم» تأکید کردند (موسوی، ۱۳۹۴: صص ۱۳۲-۱۲۱).

### د- ساده‌سازی دین

یکی از آثار همین فهم غلط از جاهلیت کج‌فهمی اساس دین است. وقتی کسی تمدن و ابعاد آن را پیچیده ببیند، طبیعتاً تمدن‌سازی و دین‌تمدن‌ساز را هم پیچیده تلقی خواهد کرد و به تبع، فهم چنین دینی را هم بسیار پیچیده خواهد دید؛ اما طبیعتاً تصویر ساده از تمدن و عبور از جاهلیت صفر به اوج تمدن، تصویر بسیار ساده‌ای از ابزار چنین حرکتی را هم در پی خواهد داشت. بیان شد که عبود و رشیدرضا و اتباع آنان مدعی بودند که اسلام دانش و نیرویی به صحابه می‌داد که یک عرب جاهلی را تبدیل به یک فرمانده نظامی و یک عرب بیابانگرد را به یک مدیر کلان در حد اداره یک کشور مبدل می‌کرد. از سویی، مدت‌زمان مصاحبت بسیاری از صحابه با پیامبر ﷺ بسیار کم و محدود بوده است و طبیعتاً این سؤال مطرح می‌شود که «این چه دینی بوده است که در مدت کوتاهی، در یک فرد چنین تحولی ایجاد می‌کند؟» و در مقابل، «چرا امروز در عالمان اسلام، با این همه علوم و معارف، مطلقاً چنین نیرویی مشاهده نمی‌شود؟»

چنین رویکردی به دین سبب می‌شود که امثال سید جمال و اتباعش مشکل را در اساس فهم از دین دانسته و اشکال را در همین طولانی بودن و بسط بسیار معارف دین ببینند و همان‌گونه که در ادامه هم خواهد آمد، آنان تمام یا بخش اعظم معارف اسلامی و دانش‌های اسلامی موجود را بی‌فایده و حتی مضر تشخیص داده و بر لزوم بازخوانی

متون اصلی و ساده‌سازی آن‌ها تأکید کنند. سید جمال تفاسیر سنتی از قرآن را بی‌فایده دیده و حتی باعث کج‌فهمی قرآن عنوان می‌کرد (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۵: صص ۸۳؛ عبدالحمید، ۱۹۸۳: ص ۳۴). بعد از او ادبیات عبده و رشیدرضا تندتر شد و در ادبیاتی عجیب، مدعی شدند که اصولاً اسلام واقعی و کارآمد همان است که پیامبر ﷺ به اعراب می‌آموخت و یک عرب در یک جلسه، کلیت این دین را آموخته و آن تحول عظیم در وجود او رخ می‌داد. دین اصلی همان بوده و این بسط معارف دین همه غلط بوده است و یکی از خیانت‌های بزرگ علمای اسلام بسط اسلام است. طرح سؤال‌های جدید و پاسخ به آن‌ها سبب شده که فقه، اعتقادات، تفسیر و غیره محدود و بسیار کوچک در اسلام چنان بزرگ شود که یادگیری آن نیازمند سال‌ها تدریس باشد؛ بنابراین، اساساً سؤال جدید پرسیدن غلط و پاسخ دادن به آن حرام است (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۲: ص ۴۳۸) و این همه به‌خاطر ورود مسائل علوم غیراسلامی مانند منطق و فلسفه و غیره است که مسلمانان غیرعرب به‌ویژه ایرانیان وارد اسلام کرده‌اند و این چنین دین را بسط داده و تحریف کرده‌اند (همان و ج ۳۶: ص ۷).

این تلقی از سادگی دین اسلام، همان‌گونه که در ادامه می‌آید، سبب شد که امثال سید قطب در قرائتی ایدئولوژیک از دین، به‌مراتب دین را ساده‌تر کنند.

#### ه- منطق‌گریزی در فهم دین

سلفیه با تأکید بر جاهلیت و صدراسلام‌پنداری مدعی بودند که می‌توان با قرآن همه علوم را فهمید. واضح است که عقلاً قرآن کتابی محدود با مطالبی محدود است و سلفیه با این سؤال جدی مواجه بودند که «چگونه شما این امور را از قرآن می‌فهمید؟» قرآن کتابی به زبان عربی بوده و اعراب و کسانی که زبان عربی می‌دانند این امور را از قرآن نمی‌فهمند. فهم یک متن باید تابع قواعد زبان‌شناختی باشد. هر لغت معنایی داشته و در قالب علوم ادبی معنا پیدا می‌کند. ریزه‌کاری‌های علوم سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اصولاً در قرآن وجود ندارد و هیچ عالم و عوامی در طول تاریخ نتوانسته است که این علوم را از قرآن استخراج کند.

آنان با تأکید بر سنت صدر اسلام، مدعی شدند همان‌گونه که صحابه پیامبر ﷺ با

قرآن همه چیز را آموختند و از صفر به صد رسیدند، امروز هم مسلمانان باید بتوانند از قرآن این امور را درک کنند. آنان برای توجیه این فهم عجیب خود از دین مدعی شدند که عقل، زبان و احساس و تصور مسلمانان از زندگی آنان و علمای اسلام در طول تاریخ، تحت تأثیر علوم مختلف جاهلی چون کلام، فلسفه، سنن ایرانی و رومی و غیره دچار گناه شده است! گناه جاهلیت «خطیئة الجاهلیه» است و همین گناه جاهلیت است که مانع فهم آنان از قرآن می‌شود؛ بنابراین، شرط فهم این امور «توبه از جاهلیت» است! (سید قطب، ۱۳۱۲: ص ۳۱۴)؛ خروج از رویکرد جاهلی به عالم و حیات انسانی و رها کردن موارث و سنن جاهلی، تا وقتی انسان اسیر این سنت‌ها باشد و رسوبات جاهلی در ذهن اوست، نمی‌تواند این معنا را از قرآن بفهمد. باید ابتدا به صورت کلی، هر چیز جاهلی و غیراسلامی را رها کرد تا ذهن انسان آماده فهم حقیقت دین شود. در آن صورت است که کل قرآن نه، حتی ده آیه از قرآن می‌تواند انسان را هدایت کند. به همین خاطر، صحابه ده آیه قرآن را آموخته و تا به ده آیه اول عمل نمی‌کردند، آیات جدید نمی‌آموختند؟! (قطب، ۱۳۹۳: ص ۲۴).

واضح است که چنین تلقی از قرآن، درهم‌ریختن نظام فهم قرآن است. هر کس هرچه خواست به قرآن چسبانده و در برابر نقد و سؤال دیگران، آن‌ها را به بی‌دینی و جهالت‌زدگی متهم می‌کند. البته امروز اتباع سید قطب هم که گروهک‌های مختلف تشکیل داده‌اند، با یکدیگر اختلاف داشته و هر کدام دیگری را جاهلی خطاب کرده و تکفیر و محکوم به اعدام می‌دانند!

هرچند عبده و رشیدرضا تا این حد در منطق‌گریزی افراطی نبودند؛ اما شروع این اندیشه در ادبیات آن‌ها وجود داشته و در تفسیر المنار، آنان در بعضی از بحث‌ها با چنین رویکردی سراغ قرآن رفته و با چنین ادبیاتی از صحابه و روش قرآن‌فهمی آنان دفاع می‌کنند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ص ۷). به اعتقاد نگارنده، حاصل همین رویکرد است که آنان صحابه و سلف صالح را عالم‌ترین و عاقل‌ترین انسان‌های تاریخ تصویر می‌کنند، فقط به این دلیل که نفس آنان با قرآن پرورش پیدا کرده است (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۴: ص ۱۹۴) و آنان آیات قرآن را بسیار تکرار کرده و در این آیات تدبر می‌کردند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱۱: ص ۱۷۱). آنان با اصرار تمام مدعی هستند که

صحابه تا ابد الگوی همه مسلمانان بوده و فهم آنان از دین از همه اعصار بهتر و دقیق‌تر است و سنت‌های اجتماعی سیاسی آنان بهترین الگو برای بشر است. این سخن درحالی است که اکثر صحابه بی‌سواد بودند و از دیگر منابع علمی اطلاعی نداشتند و از سویی، چندان هم با پیامبر ﷺ ارتباط نداشتند که تمام ریزه‌کاری‌های دین را بیاموزند؛ در عمل هم رفتار آن‌ها پرخطا و نظریات آنان به شدت متناقض است؛ تناقضاتی که گاه باعث جنگ‌های بزرگ در میان آن‌ها شده بود. اگر آنان همه عالم و عاقل بودند، چرا این قدر پرتناقض سخن می‌گفته‌اند و چنین خطاهایی را مرتکب می‌شدند؟! مبالغه امثال عبده و رشیدرضا درباره سنت خلفای راشدین هم فقط مسئله را پیچیده‌تر می‌کند. آیا سنت‌های عثمان یا طلحه، زبیر، عایشه و از همه بدتر، معاویه و بنی‌امیه الگوی ابدی بشریت است. سنت‌هایی که خود رشیدرضا و عبده در بسیاری از مباحث به شدت از آن‌ها انتقاد می‌کنند.

#### و- صدر اسلام پنداری و احساس پیامبری

تأکید بر جاهلیت جامعه امروز مسلمانان و بدتر از عصر جاهلیت، صدر اسلام خواندن آن سبب می‌شود که اکثر نوسلفیه جامعه امروز را به جامعه عصر پیامبر ﷺ تشبیه کنند. عصری که همه انسان‌ها اسیر جهل و بی‌دینی شده و در غفلت از خدا و یاد خدا فرو رفته‌اند. بعد یک انسان آگاه به همراه چند مؤمن به خدا پیدا شده و می‌خواهند چون پیامبران عصر خویش جامعه را از جاهلیت نجات دهند. آنان به یکباره فقط خود یا رهبر خود را حق محض و غیر قابل خطا تلقی کرده و همه علما و امت اسلامی را در جهل غوطه‌ور بیندارند و بعد چون پیامبر ﷺ، وظیفه دارند قیام کرده و با شور و هیجان وصف‌ناپذیر با تمامی مظاهر شرک مبارزه کنند. آنان باید چون پیامبر ﷺ از این جامعه جاهلی هجرت کنند و یک مدینه اسلامی به وجود آورند و بعد با جهادی خستگی‌ناپذیر مناطق مختلف دیگر را تصرف کرده و همه را به اسلام حق دعوت کنند (العشماوی، ۱۹۹۳: ص ۶۹)؛ اندیشه‌ای که حاصل آن شکل‌گیری گروهک‌های جهادی چون، هجرت و جهاد، طالبان، القاعده، داعش و غیره است که کاری جز ویرانگری، خشونت و مسلمان‌کشی و اسلام‌هراسی ندارند.

## نتیجه‌گیری

نوسلفیه تنها راه خروج جهان اسلام از انحطاط تمدنی و بازسازی تمدن اسلامی را تمسک به اسلام حقیقی و واقعی دیدند. آنان با بسط مفهوم جاهلیت و در تقابل قرار دادن آن با دین، مدعی شدند که اسلام حقیقی همان اسلام تمدن‌ساز بوده و اسلام کنونی، جاهلیت یا حتی جاهلیتی بدتر از جاهلیت عصر پیامبر ﷺ است و دلیل این امر را انحراف و بدعت و خرافه زدن دین اسلام دانستند؛ در نتیجه، خواستار اصلاحات جدی در نظام معرفتی دین اسلام شدند. این اندیشه هم در ذات خود غلط بوده و هم آثار ویرانگری بر جای نهاده است. زیرا اصولاً در این نظریه، فتوحات اسلامی با تمدن اسلامی خلط شده و ازسویی، اعراب عصر پیامبر را با انسان‌های اولیه یکسان انگاشته است. درحالی‌که اعراب عصر جاهلیت فنون و علوم بسیاری داشته‌اند که عدم توجه به آن سبب گذاشتن تمام این علوم و فنون به حساب اسلام خواهد بود و آثار ویرانگر آن، انتظارات غلطی است که آنان از اسلام دارند. آنان انتظار دارند که اسلام کنونی هم بتواند در مدت کوتاهی چنین تمدنی را ایجاد کند و عدم ایجاد آن نشانه غلط‌بودن آن است. در نتیجه، به‌نوعی منطق‌گریزی در فهم دین و ساده‌سازی دین و تفسیرهای ذوقی از دین رو آورده و بخش وسیعی از معارف اسلامی را خرافه و بدعت پندارند و در ادامه، با نوعی صدراسلام‌پنداری دوران جدید، وظیفه خود را مبارزه و نابود کردن این جامعه جاهلی قرار دهند و حاصل چنین رویکردی جز تشکیل گروهک‌های جهادی و ویران کردن تمدن اسلامی چیزی نخواهد بود.

## کتابنامه

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. ۱۴۰۷ق. اقتضاء صراط المستقیم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۲. \_\_\_\_\_ ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م. مجموع الفتاوی. ریاض: دارالوفاء.
۳. ابن سعد. ۱۴۱۸ق. الطبقات الکبری. بیروت: دارصادر. چاپ اول.
۴. ابن عبدالوهاب، محمد. ۲۰۱۰. مسائل الجاهلیه. کویت: المکتبه الشامله.
۵. ابن منظور، جمال الدین. ۱۴۱۴ه. لسان العرب. ج ۱۱. بیروت: دار صادر.
۶. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر. ۱۹۷۶م. السیره النبویه. بیروت: دارالمعرفه.
۷. الازهری، اسامه السید محمود. ۲۰۱۵. الحق المبین فی الرد علی من تلاعب بالمدین ابوظبی: دارالفقیه.
۸. الافغانی، سید جمال الدین. ۱۴۲۲ق. الآثار الکامله. ج ۱-۹. السید جمال الدین الحسینی الافغانی. القاهره: مکتبه الشروق الدولیه.
۹. پاکتچی، احمد؛ هوشنگی، حسین. ۱۳۹۰. بنیادگرایی و سلفیه. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۱۰. جمالی، لطف الله. ۱۳۷۹. زندگی و مبارزات سید جمال الدین اسدآبادی. تحقیق سید هادی خسروشاهی. تهران: انتشارات شروق.
۱۱. جمعی از نویسندگان. ۱۳۷۳. مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین المللی فرهنگ و تمدن اسلامی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۲. الجوهری، إسماعیل بن حماد. ۱۹۸۷. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیه. ج ۴. بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۳. حورانی، آلبرت. ۱۹۶۸. الفكر العربی فی عصر النهضة. ترجمه کریم عزقول. بیروت: دار النشر.
۱۴. داروی، رضا. ۱۳۶۳. شمه ای از تاریخ غرب زدگی ما (وضع کنونی تفکر در ایران). تهران: انتشارات سروش.
۱۵. الدسوقی، عاصم. ۲۱۱۲. «إسلام بلا مسلمین.. ومسلمون بلا إسلام». یوم السابع. ۲۳ اکتبر ۲۱۱۲. قاهره.
۱۶. دهقان، زهره؛ معصومی، محسن. ۱۳۹۱. «نقش ایرانیان در فتح ایران به دست اعراب». مطالعات تاریخ اسلام. سال چهارم. شماره ۱۳. تابستان. صص ۸۹-۶۷.
۱۷. رشیدرضا، سید محمد. ۱۹۷۳. تفسیر المنار. بیروت: دارالمعرفه.
۱۸. \_\_\_\_\_ ۲۰۱۰م. مجله المنار. ۳۵ ج. کویت: المکتبه الشامله.

۱۹. رمضان نرگسی، رضا. ۱۳۹۶. «ظرفیت‌های تمدن گذشته اسلامی برای بازسازی تمدن نوین اسلامی». در ذیل کتاب مجموعه مقالات نخستین هفته علمی تمدن نوین اسلامی. قم: شرکت چاپ اوقاف.
۲۰. سبحانی جعفر. ۱۳۸۰. وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی. قم: انتشارات امام صادق علیه السلام.
۲۱. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۲. سلفی‌گری در آئینه تاریخ. قم: توحید.
۲۲. سلیمانی، مریم؛ چلونگر، محمدعلی. ۱۳۸۶. «بررسی جایگاه قبایل عرب مسیحی ایران در روند فتوحات مسلمانان در عراق». مجله تاریخ اسلام. شماره ۳۲. صص ۶۸-۴۱.
۲۳. قطب، سید، ابراهیم حسین الشاربی. ۱۳۹۳. نشانه‌های راه. ترجمه «معالم فی الطريق». محمود محمودی، مرکز نشر اندیشه اسلامی. قابل دسترسی در: [www.ghotb@gmail.com](http://www.ghotb@gmail.com).
۲۴. قطب، سید، ۱۴۱۲ق. فی ظلال القرآن. بیروت-قاهره: دارالشروق.
۲۵. أكرم، آغا إبراهيم. ۱۹۸۲. سيف الله خالد بن الوليد، دراسة عسكرية تاريخية عن معاركه وحياته. مؤسسة الرسالة.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین. ۱۴۱۷ق. الميزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۷. طهرانی، ابوالفضل. ۱۴۰۹ق. شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور. تحقیق علی موحد ابطحی، انتشارات طوبای محبت، قم.
۲۸. عبدالحمید، محسن. ۱۹۸۳. جمال‌الدین الافغانی المصلح المقتری علیه. بیروت: مؤسسه الرساله.
۲۹. العشماوی، علی. ۱۹۹۳. تاریخ السری للاخوان المسلمین. قاهره: دار الهلال.
۳۰. فراهیدی، خلیل بن احمد. ۱۴۱۰ه. کتاب العین. ج ۳. قم: دارالهجره.
۳۱. فرمانیان، مهدی. ۱۳۹۴. تاریخ تفکر سلفی‌گری از آغاز تا عصر حاضر. قم: انتشارات دار الاعلام لمدرسه اهل البيت.
۳۲. \_\_\_\_\_ ۱۳۹۵. سلفیه از گذشته تا حال. قم: انتشارات ادیان.
۳۳. قرشی، سید علی‌اکبر. ۱۴۱۲ق. قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۳۴. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق. الکافی. ج ۱. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۵. مصطفی، ابراهیم؛ نجار، محمدعلی؛ زیات، احمدحسن؛ عبدالقادر، حامد. ۱۹۸۹. معجم الوسیط. استانبول: دار الدعوة.
۳۶. مظاهری، ابوذر. ۱۳۹۳. افق تمدنی آینده انقلاب اسلامی. اصفهان: نشر آرما.
۳۷. موسوی، سید امیر. ۱۳۹۴. «اندیشه جاهلیت محمد قطب در بوتۀ نقد تشیع، تسنن و عقل». پژوهشنامه مذاهب اسلامی. مقاله ۶، دوره ۲. شماره ۴، پاییز و زمستان.

۳۸. نجات، سید علی. ۱۳۹۶. *نوسلفی‌گری در سوریه*. تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
۳۹. نعیمیان، ذبیح‌الله. ۱۳۸۶. «جریان نوسلفی در دوران معاصر». *فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی*. سال سوم. شماره یازدهم. زمستان. صص ۹۱-۱۱۸.